

مدرسه علوم دینی حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف
کارگروه نشست‌های تخصصی مباحث اعتقادی

مشروح سخنان ایراد شده در نشست پنجم

موضوع: جایگاه وحی در فهم معارف دینی

۱۰ تیر ۱۳۸۹

مشهد مقدّس - هتل الغدیر - تالار ولایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و لا حول و لا قوّة إلا بالله العلي العظيم
و صلّى الله على سيّدنا محمّد و آله الطيّبين الطّاهرين

گزارش آقای عبدالله رضاداد

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين و خاتم النبيين سيدنا أحمد و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد صلى الله عليه و آله الطيبين الطاهرين المعصومين واللعنة الدائمة على أعدائهم و مخالفينهم و معاندينهم و غاصبي حقوقهم و مدعي شؤونهم و مراتبهم و مخربي شريعتهم من الأولين و الآخرين من الآن إلى قيام يوم الدين آمين رب العالمين.

در ابتدای جلسه از جانب خود و همه‌ی شما میهمانان ارجمند، اساتید، دانشوران، فضلا، دانش آموختگان و فرهیختگان حوزه، دانشگاه و مراکز علمی، دسته گلی از تحیت و سلام را به پیشگاه مقدس حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف تقدیم می‌کنم و از حضور همه‌ی شما میهمانان ارجمند در پنجمین اجلاس نشست‌های تخصصی مباحث اعتقادی تشکر می‌نمایم، و سپاس گزارم که دعوت مدرسه‌ی علوم دینی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را برای حضور در این اجلاس پذیرفتید.

اگر عزیزان مباحثی را که در چهار جلسه‌ی گذشته بیان شده، تعقیب فرموده باشند، استحضار دارند که موضوع اصلی در جلسات پیشین، بحث عقل بود. در ارتباط با مبحث عقل، سه محور اصلی مورد بررسی قرار گرفت:

محور اول، مباحث مربوط به هستی‌شناسی عقل بود و در این حوزه این سؤال مطرح شد که ماهیت و حقیقت عقل چیست؟ به این پرسش اجمالاً پاسخ داده شد. البته تفصیل بحث، موضوع سخن نبود، اما نتیجه‌ای که از مسائل و مباحث مربوطه در این موضوع به دست آمد، عبارت از این بود که مقصود از

عقل، همان ما به الإدراک است. یعنی استعداد و قوه ای که انسان به وسیله‌ی آن واقعیات، امور، حقایق و وقایع را درک می‌کند و در می‌یابد.

محور دوم، محور روان شناختی ادراکات عقلی بود. در این محور این سؤال مطرح شد که ماهیت ادراکات عقلی چیست؟ چگونه ادراک عقلی برای انسان حاصل می‌شود و این ادراکات از چه هویتی برخوردار است؟ به این موضوع اساساً پرداخته نشد، چون رویکرد مباحث ما معطوف به آن نبود.

سومین محوری که در جلسات گذشته به تفصیل در مورد آن بحث شد، بحث معرفت شناسی عقل بود. در این بحث، سخن بر سر این بود که آیا ادراکات عقلی - از هر فرآیندی که حاصل شود - از حجّیت و اعتبار برخوردار است یا خیر؟ و نتیجه‌ی به دست آمده این بود که ادراکات عقلی، در حد ظرفیت و توان عقلی انسان، دارای حجّیت و اعتبار است.

موضوع دیگری که در جلسات گذشته مطرح شد، به تناسب بحث عقل، بحث وحی بود. در اجلاس دوم به طور خاص، رابطه‌ی عقل و وحی موضوع سخن بود و اساتید میهمان نیز به تفصیل در این خصوص سخن گفتند و برآیند گفتمان مزبور این بود که رابطه‌ی عقل و وحی، نه تنها تعارض نیست، بلکه تعاضد، تطابق و تعامل است. هم چنین در موضوع تعامل عقل و وحی، به تفصیل صحبت شد و حوزه‌های ارشاد، تبیین، تذکر و تعلیم، به عنوان زمینه‌های این تعامل مطرح گردید.

در این جا با احترام به همه‌ی اساتیدی که در چهار جلسه‌ی گذشته به تبیین تعامل عقل و وحی پرداختند، به عرض می‌رسانم که در این رابطه، به نظر این جانب تبیین استاد آیت الله سیدان، بهترین تبیین است. البته ایشان این مطلب را به طور خاص در این جلسات مطرح نفرموده‌اند. اما بر اساس مطالب و نوشته‌های ایشان، بحث تعامل عقل و وحی به دو نوع تقسیم بندی می‌شود که بسیار شفاف، روشن و گویاست:

۱- اجمال و تفصیل.

۲- تعلم من ذی علم.

در تبیین اول، عقل اجمالاً حقایقی را درک می‌کند و وحی، آن حقایق را، تفصیل و بسط داده و شفاف تر می‌کند. در تبیین دوم، عقل، متعلم است و صاحب وحی، ذی علم.

به هر تقدیر، آن چه عرض شد، خلاصه‌ای از مباحث چهار جلسه‌ی گذشته بود. اما موضوع این اجلاس، «جایگاه وحی در فهم معارف دینی» است. اگر همان بحث‌های سه‌گانه‌ای را که در موضوع عقل مطرح کردیم، یعنی هستی‌شناسی عقل، روان‌شناختی ادراکات عقلی و معرفت‌شناسی عقل را در نظر آوریم و نسبت این سه موضوع را در رابطه‌ی با وحی بسنجیم، آن‌گاه مشخص می‌شود که در این اجلاس، چه مطلبی بحث خواهد شد. به عبارت دیگر در بحث هستی‌شناسی وحی، سخن در این است که ماهیت وحی چیست؟ شاید استاد ارجمند، آیت الله مروارید که بحث امروز را ارائه می‌کنند، به تناسب مطلب، به این مقوله نیز بپردازند.

بحث دوم، ماهیت ادراکات و حیانی است. طبیعتاً ما نمی‌توانیم به این مقوله دست پیدا کنیم، زیرا مخاطب وحی الهی نیستیم. کسی می‌تواند از این مقوله و از کیفیت ادراکات و حیانی سخن بگوید که خود، مخاطب وحی الهی باشد. این مقوله، تنها اختصاص به انبیای عظام و حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام دارد که مخاطب خدای متعالند. از این رو مقوله‌ی ماهیت ادراکات و حیانی، به طور کلی از بحث ما خارج است.

اما سومین مطلب، یعنی معرفت‌شناسی وحی، موضوع بحث در این اجلاس باشد، بدین معنا که در بحث معرفت‌شناسی عقلی، این سؤال مطرح شد که آیا ادراکات عقلانی، دارای حجّیت و اعتبار هستند یا خیر؟ و پس از بحث، به این نتیجه رسیدیم که ادراکات عقلانی دارای حجّیت و اعتبارند. البته در خصوص ادراکات و حیانی چنین مقوله‌ای مطرح نیست. زیرا وحی، بذاته حجّیت دارد، بالاستقلال حجّیت دارد، آن هم حجّیت تام؛ و چون چنین است، پس در معرفت‌شناسی و حیانی، می‌خواهیم ببینیم با توجه به فاصله‌ای که از مبدأ نزول وحی داریم، با چه ابزار و روشی، می‌توان به مفاد حقیقی آیات کریمه‌ی قرآن و سخنان حضرات معصومین علیهم السلام که امروزه به عنوان ره‌آورد وحی در اختیار ماست، دست یافت؟

* * *

قبل از این که از آیت الله مروارید دعوت کنم که برای ارائه‌ی بحث، به جایگاه تشریف بیاورند، تذکر نکته‌ای را لازم می‌دانم و آن این که: عزیزان شرکت‌کننده در جلسات گذشته، بر اساس آن چه در فرم

نظرخواهی نگاشته‌اند، تقاضای مکرری بر تشکیل این جلسات به شکل مناظره داشته‌اند. ما ضمن مناسب دانستن این پیشنهاد و احترام به نظر عزیزان، فعلاً به این کار نخواهیم پرداخت، زیرا رویکرد اصلی ما در برگزاری این جلسات، رویکرد تبیینی است. بدیهی است که صاحبان آراء و اندیشه‌های دیگر نیز، با روش‌ها و ابزار دیگر، در صدد تبیین، توجیه و تحلیل آراء و نظرات خود بوده و خواهند بود. ما هم سعی می‌کنیم تا در این جلسات، به تبیین نظرات خود در باب مباحث اعتقادی بپردازیم. کسانی که مایلند میان این دو دیدگاه و یا دیدگاه‌های دیگر داوری کنند، می‌توانند با مطالعه‌ی دقیق مباحث مطرح شده در این جلسات، و نیز بررسی آن چه صاحبان آراء و اندیشه‌های دیگر مطرح کرده‌اند، به قضاوت و داوری بپردازند.

دعوت می‌کنم از چهره‌ی آشنای حوزه‌ی علمیه مشهد و از مفاخر این حوزه، استاد ارجمند، آیت الله مروارید که برای طرح بحث، به جایگاه تشریف بیاورند؛ و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

بیانات آیت الله مروارید

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و خير الصلوة و السلام على البشير النذير و السراج المنير سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبى القاسم المصطفى محمد صلى الله عليه و على آله الطيبين الطاهرين سيما بقیة الله فى الأرضين واللعن على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم. هو الذى أرسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و كفى بالله شهيدا (فتح - ۲۸).

و قال تعالى: يا أيها النبى إنا أرسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا و داعيا إلى الله باذنه و سراجا منيرا (احزاب - ۴۵ و ۴۶).

و قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إنى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى أهل بيتى ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى أبدا.

با عرض معذرت از سروران و اساتید، بر حسب آن چه که بر عهده‌ی این حقیر نهاده شده، وظیفه دانستم که مصدع آقایان شوم. ابتدا به صحبت‌هایی که این روزها در حوزه مطرح است و گلایه‌هایی نیز وجود دارد، اشاره ای می‌کنم. همیشه اختلاف آراء و نظرات در حوزه‌های علمیّه بوده است، ولی هرگز نباید این اختلافات، سبب هتک حرمت شود. این مطلب بسیار مهمی است. قلم‌ها باید در ابتدا تربیت شوند و سپس بنویسند. بعضی قلم‌ها در حوزه‌ی علمیه التهاب ایجاد می‌کند. اسباب بدبینی و هتک حرمت به اعظم حوزه می‌شود. اعاضمی که به یک معنا حق حیات و هدایت بر حوزه دارند. اعلام موجود فعلی و گذشته ای که همه به آن‌ها علاقه‌مندیم. اعلامی که رهبر معظم انقلاب حفظه الله، بارها نسبت به آن‌ها اظهار محبت و علاقه کرده‌اند. این بزرگان نباید توسط بعضی قلم‌ها هتک حرمت شوند. من نمی‌خواهم به خصوصیات مسأله اشاره کنم. ولی امیدوارم که نتیجه‌ی این جلسات، آن حرف‌ها نباشد. بحث‌های علمی، بحث‌های آزادی است. همیشه در حوزه‌های علمیه، چه در مسائل اعتقادی و چه در

مسائل فقهی، بحث‌های آزاد بوده است. برای حل و فصل مسائل، باید آزادانه و در کمال ادب و متانت بحث کرد. آزاد اندیشی و بحث آزاد در کمال احترام، مبنای حوزه‌ها در همه‌ی زمان‌ها بوده است. من چند سال در نجف به بحث مرحوم حضرت امام حاضر می‌شدم. یکی از طلاب جزوه‌ای را به عنوان تقریرات درس ایشان به مرحوم امام ارائه داد. روز بعد امام فرمودند در این جزوه‌ی تو دو اشکال هست: اول این که مقداری رطوبت خورده و خیس شده است، دوم این که اصلاً به حرف‌های من اشکال نکرده‌ای و فقط حرف‌های مرا تقریر کرده‌ای. انتظار استاد بزرگ از شاگرد این است که وقتی در بحث استادش حاضر می‌شود، حرف‌ها را نقد و بررسی نماید و با کمال احترام و ادب «إن قلت» کند. البته امام در ادامه به عنوان شوخی فرموده بودند: استاد ما می‌فرمود: اگر نمی‌توانی اشکال کنی، لا اقل فحشی بده!

منظورم این است که اگر کسی، حرفی را نقد کرد، نباید او را به بعضی مسائل متهم کنیم. بعد هم مسائل دیگری را مخلوط کنیم و به بعضی جهات سیاسی ارتباط دهیم. خلاصه آن که افرادی که در این راه تربیت نشده‌اند، حق ندارند چیزی بنویسند. انتظار هم همین است که مسئولین و سرمداران حوزه که ما به همه‌ی آن‌ها احترام می‌گزاریم، در این باره فکری کنند. بنا نیست که چهره‌های بزرگ و شخصیت‌هایی که بزرگان ما افتخار حضور در درس آن‌ها را داشته‌اند، لکه‌دار شوند. تا انسان بخواهد صحبت کند، بگویند تو نمی‌فهمی. تو نخوانده‌ای. این که حرف نشد. کسی می‌گفت: من با هر کس مباحثه کردم، محکومش کردم، چون هر مطلبی می‌گفت، می‌گفتم نه، این جور نیست! علی‌ای حال امیدوارم که خداوند متعال همه‌ی ما را به راه هدایت، تزکیه و تربیت هدایت کند و موفق نماید.

عمده بحث‌هایی که در جلسات قبل مطرح شد، راجع به قلمرو عقل و کاربرد ادراکات عقلی در معارف دینی بود. من خلاصه‌ای از آن مباحث را به عنوان توضیح بیشتر، ارائه می‌کنم. دانستیم که وحی و عقل در معارف دینی در تعامل‌اند. هر کدام نیز در حوزه‌ی مربوط به خود حجت است و با هم هیچ منافاتی ندارند. مقصود از عقل هم حکم عقلی روشن و واضح و به تعبیر شیخ انصاری عقل فطری و بدیهی است؛ یعنی مسائل روشنی که انسان‌ها آن را درک می‌کنند. البته بعضی اوقات ممکن است اختلافی در مصادیق پیدا شود که بعداً به آن جهت هم اشاره می‌کنم. پس عقل و وحی، هر کدام در حوزه‌ی مربوط به خود کاربرد دارند. اصل وجود خالق هستی و صفات کمال او با عقل ثابت می‌شود؛

البته این سخن به این معنا نیست که وحی در این مورد نقشی ندارد، بلکه حتی در همین مورد که عقل، ادراک روشنی در وجود خالق متعال دارد، یکی از شؤون مهم وحی، تذکر و ارشاد به همین حکم عقلی است. یعنی اگر انبیاء نمی‌آمدند، عقلاً - با این که عاقل بودند - اما به این حکم عقلی، آن‌گونه که بایسته و شایسته است توجه پیدا نمی‌کردند.

مرحوم آیت الله میرزا جواد آقای تهرانی رحمه الله علیه در کتاب شریف *میزان المطالب* در این زمینه مثالی زده و گفته‌اند: کسی که چشم‌هایش را بسته، درون اتاقی است. صور جالبی نیز در آن اتاق موجود است، ولی او چون چشم‌هایش را بسته است، نمی‌بیند. در این هنگام فردی می‌آید و به او می‌گوید: چشم‌هایت را باز کن! و او آن‌گاه که چشم باز می‌کند آن صور را می‌بیند، ادراک می‌کند، می‌فهمد و به آثاری که بر این ادراک مترتب می‌شود دسترسی می‌یابد.

یکی از شؤون مهم انبیاء همین است. می‌گویند: چشم‌ها را باز کنید! تذکرات مکرر موجود در آیات و روایات در ارتباط با معرفت الله تبارک و تعالی و آیات مختلف، همه از همین قبیل است. اگر انبیاء نبودند، چه بسا مردم به این مطلب نمی‌رسیدند و غفلت داشتند. یکی از منزلت‌های مهم انبیاء علیهم السلام غفلت‌زدایی و بیدار کردن مردم است. آیات مکرری که به عنوان تذکره، مذکر، تنبیه، شاهد، بشیر، نذیر، سراج منیر و داعیا الی الله باذنه مطرح شده است، گواه این مدعاست.

به هر حال، عقل در بسیاری از موارد، مطلبی را به صورت اجمال درک می‌کند. یعنی یا خود به تنهایی یا با تذکر انبیاء، مطلبی را اجمالاً ادراک می‌کند. وحی این جا نیز به کمک عقل می‌آید. زیرا عقل در این مسأله درک بیشتری ندارد. اما وحی تفصیل مطلب را توضیح داده و تبیین می‌کند. سپس خود عقل به صدق وحی رأی می‌دهد و می‌گوید: بعد از این که به حکم معجزات و سایر جهاتی که در بحث نبوت مطرح است، پذیرفتی که وحی صادق است، اکنون تبیین وحی را قبول کن!

به عنوان مثال، مسأله‌ی معاد را فرض بفرمایید. ابتدائاً خود عقل حکم می‌کند که باید معاد باشد، و به عبارت دیگر، بعد از این که ما اصل خلقت و عبث نبودن آن را پذیرفتیم، قبول معاد مطلبی است که عقل به آن حکم می‌کند. ولی معاد چه گونه است؟ به چه صورتی است؟ جسمانی است؟ روحانی است؟ خصوصیاتش چیست؟ و ... عقل در این جا ادراک روشنی ندارد. ممکن است نظریه‌پردازی کند، اما یک ادراک روشنی در کار نیست، هر چند ادعای آن می‌شود! البته این‌ها یک بحث‌های مصداقی صغروی هم

دارد، ولی مواردی مثل تفصیل معاد، خلق جنت و نار، برزخ و خصوصیات عوالم بعد و ... از دایره‌ی حکم عقل روشن خارج است. حال اگر انبیاء توضیح دادند که مسأله این چنین است، عقل حکم می‌کند که: این نبی را که صادق می‌بینی، تصدیق کن! این، نمونه‌ای از تعامل عقل و وحی است.

پس به این نتیجه می‌رسیم که تعامل عقل و وحی، مطلب روشن و ثابتی است. بین آن‌ها تنافی نیست. اگر هم گاهی شائبه‌ی تنافی به چشم می‌خورد، به خاطر این است که یا آن چه را که عقل نامیده‌ایم، عقل نیست، بلکه فرضیه‌ها و نظریه‌هایی است که از دایره‌ی احتمال و ظن تجاوز نمی‌کند و بعد می‌بینیم با آیات و روایات هم نمی‌خواند، یا آن نقلی را که به عنوان یک دلیل معتبر تلقی کرده‌ایم، شبهه دارد.

فرض بفرمایید که در یک مسأله‌ی اعتقادی، به یک روایت ضعیف که هیچ استنادی هم ندارد، متمسک شویم. بعد ببینیم با حکم عقل بدیهی جور در نمی‌آید. مثل بعضی روایات تجسیم حق متعال در کتب اهل سنت. این روایات صراحت دارد که خداوند، مثل انسان است و پایش را دراز می‌کند. معلوم است که این روایت با حکم عقل صریح و قطعی نمی‌سازد.

با این مقدمه، اکنون به بحث این جلسه می‌پردازیم که موضوع آن، چنین تعریف شده است: جایگاه وحی در فهم معارف دینی؛ البته منظور این نیست که بخواهیم بگوییم وحی در فهم معارف دینی جایگاهی دارد یا ندارد؟! بلکه بدیهی است که معارف دینی جز وحی نیست. جایگاه وحی در فهم معارف دینی جایگاهی است مقوم؛ و ماهیت معارف دینی را وحی تشکیل می‌دهد. اما منظور از طرح این موضوع، شناخت ابزاری است که می‌خواهیم به وسیله‌ی آن، وحی را تشخیص دهیم. بحث در ابزار است. ابزار شناخت وحی. یعنی به چه سبب و با چه ابزاری به مفاد کلام وحی که از خطا معصوم است می‌توانیم برسیم؟

در سابق بحث بود که آیا می‌توانیم به وسیله‌ی عقل به معارف دینی واصل و نائل شویم یا خیر؛ و گفتیم که اشکالی ندارد که ما به وسیله‌ی حکم عقلی قطعی به معرفت دینی برسیم. یعنی مسلماً آن چه را که عقل صریح و قطعی به آن حکم می‌کند، وحی هم به آن حکم می‌کند. حال چه در ارتباط با عقل عملی، و چه در ارتباط با عقل نظری. حجم بسیاری از وحی الهی در باب عقاید و نظریات ثابت و روشن است. وجود خداوند متعال تبارک و تعالی، صفات خداوند متعال و امثالهم. بسیاری از پیام‌های وحیانی نیز که ممثّل آن قرآن کریم است، مربوط به احکام عملی است. مثل حسن عدل و قبح ظلم.

فرض کنید ما در موردی به وسیله‌ی یک حکم عقلی یقینی که نزد همه‌ی عقلا روشن است، به مطلبی از مطالب وحیانی برسیم، در این صورت آیا می‌توانیم بگوییم که خدای متعال این را فرموده است؟ مسلماً نمی‌توانیم بگوییم که اگر عقل صریح به موضوعی حکم کرد، وحی آن را نمی‌پذیرد. البته این جا بحث‌های لفظی و شبه لفظی هم هست. مثلاً این که این مطلب به خصوص، به پیامبر وحی نشده است. اما اگر محتوای آن، حقیقت ثابتی است و حکم عقل صریح و روشن است، می‌توانیم آن را به وحی الهی هم نسبت بدهیم. این جا قاعده‌ی «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» تا حدی قابل توجیه و توضیح هست. نتیجه این که نائل شدن به معارف دینی به سبب عقل، فی الجمله قابل پذیرش هست و نه بالجمله. یعنی اگر خواسته باشیم به ادراکات عقلی خود، مثل قیاس و استحسان و امثال این‌ها متوسل شویم، ولو یقین به این‌ها هم پیدا کنیم، نمی‌توانیم به وحی برسیم. البته بحث حجّیت یقین و قطع، مسأله‌ی دیگری است. این که اگر کسی از این راه رفت، آیا معذور است؟ آیا عقاب دارد یا ندارد؟ بحث تنجیز و تعذیر و بحث‌های اصولی در جای خود مطرح می‌شود. ولی به عنوان یک کاشف، مثلاً در باب احکام شرعیه نمی‌توانیم به قیاس متوسل شویم و از این باب، کشف حکم کنیم. اصلاً خود این طریق، طریق عقلایی نیست. هرچند که در ذهن ما جا پیدا کند و یقین هم پیدا کنیم. اما این موضع، موضع بحث است، زیرا این قطع، حاصل مقدماتی است که عقل در خود آن مقدمات اشکال می‌کند. معلوم نیست که قطع، کاشفیت داشته باشد. مراد، کاشفیت از واقع است، و نه آن حالت نفسی ما. یعنی ممکن است انسان یقین هم پیدا کند، ولی کسی که از بیرون نگاه می‌کند، می‌بیند اکثر افرادی که از راه قیاس وارد شده‌اند، به خطا رفته‌اند. او دیگر نمی‌تواند به قیاس اعتماد کند! هر چند شخصی که از این راه یقین پیدا کرده، چنان چه در مقدماتش کوتاهی نکرده باشد، معذور است و عقوبت ندارد. بحث ما، بحث عقوبت نیست، بحث کاشفیت است.

پس، از راه عقل، فی الجمله می‌توان به وحی رسید. ولی همیشه این چنین نیست. چون در آن جایی که از محدوده‌ی عقل خارج است، دیگر معنی ندارد که بگوییم از راه عقل به وحی می‌رسیم. راه ما در آن جا منحصر به سمع است. یعنی به نقل. یعنی ما باید آن را از معصوم اخذ کنیم.

در مورد سمع و نقل، اقسامی فرض می‌شود. یکی این که نقل، یک نقل یقینی است. یعنی راوی که شخص فقیه و دانایی مثل زراره یا محمد بن مسلم یا فضیل یا ابن ابی عمیر است، خود در زمان معصوم

است و یک مسأله‌ی عقیدتی را از امام علیه السلام سؤال می‌کند. امام علیه السلام نیز به صورت روشن و صریح به او جواب می‌دهند و او قانع می‌شود. مثلاً فرض کنید از اصل خلقت عالم سؤال می‌کند، یا از معاد و کیفیت معاد. این یک طریق است. طریق یقینی و قطعی که راوی خود شخصاً شنیده است. کلام هم، کلام صریح یا کالصریح است که احتمال خلاف در آن، معنی ندارد.

صورت دیگر این است که از معصوم نشنیده است، ولی افراد زیادی - فارغ از معتمد یا غیر معتمد - خبر داده‌اند. این جا انسان از راه کثرت عددی یقین پیدا می‌کند که این کلام از معصوم صادر شده است، یعنی خبر متواتر. قرآن کریم به عنوان اولین مستند معارف دینی و افضل و اشرف آن‌ها که به تواتر و فوق تواتر، نسبتش به وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است، از این نوع است. یعنی مواردی است که مستند، مستند یقینی و قطعی است، و در حکم سماع از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. به تعبیر بعضی، اجماع اهل شرایع نیز همین حکم را داراست. فرض کنید می‌خواهیم ببینیم یک ملت و مکتب در باره‌ی یک موضوع خاص چه می‌گویند. وقتی به فرهیختگان و افراد اهل اطلاع آن نحله رجوع می‌کنیم، می‌بینیم همه یک برداشت واحد دارند. این نیز یک راه است. یعنی از راه برداشت عامی که حاکم بر اهل علم یک مکتب و نحله است. این هم در حکم خبر متواتر و قطعی است.

مرحوم شیخ انصاری در بحث قطع، کلامی فرموده‌اند که من بی مناسبت نمی‌دانم در این جا بیان کنم. ایشان می‌فرمایند:

و كلما حصل القطع من دليل النقلی مثل القطع الحاصل من إجماع جميع الشرائع علی حدوث العالم زماناً فلا يجوز أن يحصل القطع علی خلافه من دليل عقلی مثل إستحالة التخلف الأثر عن المؤثر ولو حصل منه صورة برهان كانت شبهة فی مقابلة البدیة (فرائد الأصول، ج ۱، ص ۵۷).

توضیح کلام شیخ انصاری چنین است که ما گاهی از راه دلیل نقلی به یک معرفت دینی می‌رسیم. مثالی زده‌اند که اجماع جميع شرایع است. وقتی می‌بینیم جميع شرایع اجماع دارند که عالم، زمانا حادث است. البته آقایان مستحضرند که منظور از حدوث زمانی، همان حدوث حقیقی است. یعنی عالم، مسبوق به عدم است. یعنی کان الله و لم یکن معه شئ ثم خلق. وقتی اجماع جميع شرایع بر این است که عالم، زمانا حادث است، دیگر معنا ندارد که بگوییم در مقابل آن، یک دلیل عقلی قائم است و آن، استحاله‌ی

تخلف اثر از مؤثر است که لازمه اش این است که حدوث زمانی را به حدوث ذاتی معنا کنیم. مرحوم شیخ محمد تقی آملی همین مطلب را به جمیع ادیان اسناد داده‌اند. قبل از ایشان هم شیخ اعظم - که مرتبه شان محفوظ است - صریحاً ادعا می‌فرمایند:

لو حصل منه صورة برهان كانت شبهة في مقابلة البديهة! یعنی بر فرض این که صورت برهانی نیز بتوانیم بسازیم، تنها شبهه ای در مقابل بدیهه است! این موارد انسان را وادار می‌کند که در آن مقدمات عقلی، بازنگری مجددی کند. استحاله‌ی تخلف اثر از مؤثر یعنی چه؟ آیا تعمیم دارد؟ علیت حق متعال به چه نحو است؟ خالقیت حق متعال به چه صورت است؟ آیا خالق بالفیضان و بالترشح است؟ آیا خالق بالتجلی است؟ یا این که خالق بالمشیه و الإرادة است؟ این‌ها مباحثی است بس دقیق و مسائل زیربنایی دارد!

بدین ترتیب همین که می‌بینیم جمیع شرایع این گونه می‌گویند، و در عین حال بعضی روی جهات فلسفی و معقولی شبهه وارد می‌کنند، باید در آن مقدمات عقلی تجدید نظر کنیم. بنشینیم فکر کنیم. امام علیه السلام می‌توانستند همین مسأله‌ی حدوث ذاتی را مطرح کنند. چه اصراری بر این مطلب هست که بعد بیاییم روایات فراوانی را که کالصریح در حدوث حقیقی و مسبوق به عدم می‌باشد به تأویل ببریم؟! صرفاً با این توجیه که چون بعضی نکات و ذهنیات نزد ما ثابت شده است، بنا بر این همه‌ی روایات را باید تأویل کنیم! به راستی چه داعی‌یی برای تأویل هست؟ این آیا با هادی بودن ائمه علیهم السلام تناسب دارد؟ آن‌ها هدی للناس هستند؛ با این حال، برخی از کلمات ایشان را بعدها بعضی آمده‌اند و به تأویل برده‌اند، آن هم با وجود روایات مکرر در یک موضوع! من در این جا فقط برخی نمونه‌ها را عرض می‌کنم، مثلاً روایات مربوط به عالم ذر را؛

این روایتی را که می‌خوانم، صحیحه یا به قول بعضی کالصحیحه یا مصححه است، به اعتبار ابراهیم بن هاشم در اصول کافی، باب ایمان و کفر، باب فطرة الخلق علی التوحید:

عن ابي جعفر عليه السلام ... سألته عن قول الله عزوجل: "حنفاء لله غير مشركين به" قال: الحنيفية من الفطرة التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله. قال: فطرهم على المعرفة به. قال زرارة: و سألته عن قول الله عزوجل: "و إذ أخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذريتهم و أشهدهم علی أنفسهم ... قال: أخرج من

ظهر آدم ذريته إلى يوم القيامة فخرجوا كالذر فعرّهم و أراهم نفسه و لو لا ذلك لم يعرف أحد ربه و قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: كل مولود يولد على الفطرة. (كافي، ج ۲، ص ۱۲).

روایت دیگر، روایت ابن مسکان است که آن هم صحیح می باشد:

عن ابی عبدالله(ع): فی قوله "و إذ أخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و أشهدهم علی أنفسهم ألت بربکم قالوا بلی" قلت معاینه کان هذا؟ قال: نعم. فثبتت المعرفة و نسوا الموقف و سیزکرونه و لو لا ذلك لم یدر أحد من خالقه و رازقه فمنهم من أقر بلسانه فی الذرّ و لم یؤمن بقلبه (مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۱۶۸).

یا روایت حسین بن نعیم صحاف:

... و هم ذرّ فی صلب آدم؛ ...

امثال این روایات بسیار فراوان است که یکدیگر را تأیید می کند، البته با اختلاف بعضی از خصوصیات به لحاظ اجمال و تفصیل که به اصل ثبوت این روایات ضرری نمی رساند. اکنون بنگرید ما در مقابل این روایات چه کرده ایم؟ آیا واقعا تأویلاتی که در این روایات و این آیه اعمال شده، صحیح است؟ جمعی حمل بر تشبیه و استعاره کرده و اصل عالم ذر را انکار کرده اند! گفته اند که اصلاً سنة الله این است. عالم ذری در قبل نبوده است. همیشه این میثاق فطری هست. هر کسی به حکم عقل خود متعهد است که توحید را بپذیرد. این سنة الله است که در ما مزی و ما سیأتی هم ادامه دارد. عالم ذر را این گونه توجیه کرده اند! این که معلوم است خلاف ظاهر است. بعضی از بزرگان مفسرین نیز اعتراف کرده اند که این خلاف ظاهر است، و اخبار از ما مزی است. ولی باز به گونه ای دیگر، مطلب را به تأویل برده و گفته اند: این، اشاره به مسائلی است که مبتنی بر جهات خاصی می باشد که ما پذیرفته ایم، و معنای ظاهری آیه که دلالت دارد بر این که انسان هایی قبلاً به صورت ارواح یا ابدان خلق شده اند، با آن چه ما قبلاً تحقیق کرده ایم منافات دارد. روح انسان در همین عالم شکل می گیرد. روایات را هم حمل کرده اند به انطباق همه ی مخلوقات به یک صورتی در ذات اقدس حق متعال! ... حال بینکم و بین الله آیا این روایات این معنا را تحمل می کند؟ البته بعضی دیگر از اعاضم، به ظاهر آیات اخذ کرده و گفته اند: اخذ به ظاهر اشکالی ندارد، زیرا آن مبنایی که این اتخاذ را انکار می کند، ثابت نیست.

این را فقط از باب تذکر و ارشاد عرض کردم. ما الآن بحث مصداقی نداریم. شبهاتی است که باید رفع بشود. یکی از شبهات همین است که آیا ارواح سابقه‌ی خلقت داشته‌اند یا نداشته‌اند؟ روایات در این مطلب صریح است. آیا می‌توانیم این روایات را به تأویل ببریم؟

پس آن ابزاری که ما را به وحی می‌رساند، اخبار متواتره و اجماع جمیع اهل شرایع است. گاهی نیز ابزار ما در اثبات وحی، ابزار یقینی و قطعی نیست. یعنی خبر متواتر نیست، و هر چند دلالتا روشن است، ولی سنداً تواتر ندارد. به تعبیری خبر واحد است. این جا آیا خبر واحد حجت است یا نه؟ البته خبر واحدی که در مدلولش اشکالی نباشد، یعنی روشن باشد، و اگر یک متکلم بخواهد مراد خودش را تفهیم کند، با همین عبارت تفهیم می‌کند؛ این جا مقداری بحث ظهور و نصوص با هم متداخل می‌شوند و یک مرزبندی خاصی وجود ندارد. اما اگر کلام در محتوای خودش به گونه‌ای روشن باشد که وقتی به عقلا و اهل فهم عرضه داشته می‌شود، آن را می‌پذیرند و تأویل بردن آن را تکلف می‌بینند و می‌گویند چه داعی هست؟ مثلاً مولا می‌گوید: آب می‌خواهم. شما بگویی شاید مقصودش از آب، کتاب است. این دیگر مسموع نیست. گاهی این ظهورات کالصریح است. یعنی مستمع، انسان فهمیده‌ای است، و هیچ داعی هم نیست به این که متکلم مخفی کاری کند. نه تقیه‌ای است و نه از آن مسائلی است که مستمع نمی‌تواند تحمل بکند؛ این حرف‌ها نیست. شخصی است که به امامش عقیده دارد. هرچه را امامش بگوید، از جان و دل می‌پذیرد. فهمیم هم هست؛ بنا بر این چه داعی است که امام بیایند و حرف را به تأویل ببرند و معماگونه بگویند و میان شیعیان ایجاد اختلاف شود؟ چه داعی بر این مطلب هست؟ مثل زراره‌ای سؤال می‌کند و امام جوابش را می‌دهند. حال اگر خبر، خبر واحد بود، خبر واحدی با سند معتبر و تمام روات این خبر واحد، در مرحله‌ای از جلالت و وثاقت هستند که اگر ما با آن‌ها مراوده و تعاملی می‌داشتیم، در حرف آن‌ها هیچ شکی نمی‌کردیم. فرض کنید الان محمد بن مسلم این جا بود و به شما خبری می‌داد؛ آیا ما در این خبر شک می‌کردیم؟ و آیا می‌گفتیم این خبر واحد است؟ و شاید محمد بن مسلم اشتباه کرده است و از این گونه توجیهات؟! او مکرراً این خبر را نقل کرده است. آیا عقلانی است که بگوییم این خبر واحد، ظنی است و الظن لیس بحجة؟ آیا این پذیرفته است؟ این جا صحبت ظن نیست. صحبت اطمینان است. باید فرق بگذاریم بین اطمینان و مطلق الظن. اطمینان کالعلم است. یعنی اطمینان، علم عادی است. تفهیم و تفهیمات عقلایی، بر اساس اطمینان است. آن علم صد در صد که دیگر

احتمال خلاف به کلی منقطع باشد، نوعاً در بین نیست. کارها، اسنادها، نسبت‌ها و ترتیب آثار بر اساس همین علم متعارف است. ما از این گونه خبری که اولاً سلسله‌ی سندش همه از اجلاء و ثقات باشند، و ثانیاً به عمل و استناد علما مؤید باشد، اطمینان پیدا می‌کنیم. نگوییم این خبر واحد است و خبر واحد هم که حجت نیست! در اصول نیز ثابت شده است که: الظن لیس بحجة! ما هم این حرف را می‌فهمیم؛ ولی بحث در این است که ببینید در خارج چه اتفاقی افتاده است؟ این کتب به چه صورت جمع شده است؟ عنایت اصحاب به چه صورت است؟ این‌ها مقداری کارهای رجالی و حدیثی می‌طلبند. البته آراء هم مختلف است. چه بسا بعضی از آقایان، مجرد وجود یک روایت را در کتب اربعه، در حجّیت آن کافی می‌دانند. البته ما این را قبول نداریم. ولی محقق نائینی رحمه الله علیه کلام معروفی دارند که ظاهراً مرحوم آیت الله خویی آن را در مقدمه‌ی معجمشان از ایشان روایت می‌کنند. ایشان فرموده‌اند: «تشکیک در اسانید کافی من دأب العجزة است؛ تشکیک در سندهای کافی، روش و شیوه‌ی آدم‌های عاجز است»! چون نمی‌توانند روایت را معنا کنند، فوری در سندش خدشه می‌کنند. این را به عنوان نمونه مطرح کردم که بدانید این گونه بحث‌هایی هم مطرح است.

ما تابع مکتب اهل بیت علیهم السلام هستیم و آن بزرگواران را به عنوان صادق مصدّق و أحد الثّقلین پذیرفته ایم. پس معنا ندارد که در بحث معارف، به دنبال افکار دیگری برویم و نتیجه هم بگیریم، بعد در مقابل روایتی که ظاهر آن با حرف‌های ما نمی‌خواند، بگوییم خبر واحد حجت نیست و ما در محل خودش ثابت کردیم که ظن، در اعتقادات حجت نیست! فرض کنید که خبر واحدی هست که سندش هم معتبر نیست، ولی مثلاً در «کافی» است و اعظام و اجلاء آن را نقل کرده‌اند. هرچند این خبر موجب اطمینان نیست، ولی موجب ظن که هست. ما نمی‌خواهیم بگوییم این ظن، حجت است، ولی اگر در مسأله‌ای به حکم بعضی از مقدمات - آن هم مقدماتی که در هر قسمتش اختلاف و اشکال است و مثبت و منکر دارد - حرفی را پذیرفتیم، آن گاه در مقابل آن به روایتی برخوردیم که موجب اطمینان نیست، آیا می‌توانیم این روایت را طرح کنیم؟ جرأتش را داریم؟ این را باید خود انسان تشخیص بدهد. اگر آن مقدمات در نزد ما مثل روز روشن، مسلم و ثابت است، البته روایت را طرح کنید. مسلم است که معصوم علیه السلام بر خلاف حکم عقلی قطعی حرفی نمی‌زند. ولی اگر آن مقدمات روشن نیست و جای تأمل دارد، لااقل به این روایت منسوب به معصوم، در حد خودش بها بدهیم. بالاخره روایتی نیست که یک

ناشناس جعل کرده باشد. روایتی است که در کتب اصحاب آمده است. فوقش این است که راوی، صریحاً توثیق نشده است. خیلی از روایات ما این گونه است. وقتی به رجال مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم ساکتند، اما تضعیفش هم نکرده‌اند. از لحاظ فقهی این روایات، روایات معتمدی نیستند. ما نمی‌توانیم استناد بکنیم. اما جرأت می‌خواهد که در مسائل عقیدتی به این روایات بی‌توجه باشیم. بین مسائل عملی و فقهی فرق است. در مسائل فقهی عامی داریم که می‌فرماید: «أوفوا بالعقود». روایت غیر معتبری هم در مقابلش هست که می‌گوید فلان معامله فاسد است. این جا ما نمی‌توانیم از عموم عام دست برداریم. عموم عام، حجت است، چون دلیلی بر خلافتش نداریم. آن عام از خود مقتن، از خود شارع صادر شده است. عقلاً می‌گویند: اگر عموم عامی از مقتنی که در مقام تشریع است صادر شد و شما هم به مخصص معتبر اطلاع پیدا نکردی. عموم را اخذ کن! او معذّر یا منجّر و حجّت است. ولی در همان جا اگر صحبت اسناد باشد، نمی‌توانیم بگوییم که حکم مُنْزَل من عند الله همین است که این معامله باطل نیست. نمی‌توانیم این حرف را بزنیم. نمی‌توانیم اسناد بدهیم. فقط به عنوان حجّیت و معذّریّت و منجّریّت قابل طرح است.

آیت الله سیستانی حفظه الله از مرحوم آیت الله خویی رحمه الله علیه داستانی را حکایت می‌کردند و می‌گفتند: دکتری از بغداد آمده و پرسیده بود آیا وضو با آبی که به قذارات عرفی آلوده می‌باشد صحیح است یا خیر؟ آیت الله خویی فرموده‌اند ظاهراً اشکالی ندارد. آن دکتر با اوقات تلخی گفته بود: اگر دین این است، من از آن بیزارم. مرحوم آیت الله خویی فرموده بودند: این را به دین نسبت نده. بگو آخوندی در نجف مبنایش بر این بود؛ یعنی بگو بر حسب آن قواعد اصولی که پیش او بود، این گونه فتوا می‌داد، اما به دین نسبت نده! منظور این که حتی فقهای ما آن گاه که صحبت اسناد می‌شود، جرأت نمی‌کنند اسناد بدهند. آن وقت ما چه طور می‌توانیم در مسائل خلق و خالق و مخلوق اظهار نظر کنیم و بعد هم روایات را این گونه طرح کنیم. آیا این روش واقعاً عقلایی است؟ در بحث عام و خاص، در باب احکام این طور است. اگر ما با مقدمات عقلی به واقعیتی پی بردیم، و در مقابل آن، روایتی که به نظر ما معتبر نیست، قائم باشد، اگر حکم عقلی روشن است، حرفی نیست، ولی بسیاری از اوقات این گونه نیست. این احتیاج به تدقیق دارد. اصلاً همین که می‌بینیم این روایت مخالف است، باعث تردید می‌شود. انسانی که متمسک به اهل بیت علیهم السلام است، و مبنایش در مسائل غیبی که از دایره‌ی عقل خارج است، تمسک به اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، به این که شبهاتی به عنوان برهان مطرح می‌شود، بسنده و اکتفا نمی‌کند. بلکه

باعث می‌شود که بیشتر دقت کند. اگر این روحیه در ما پیدا شود، خداوند ان شاء الله هدایت خود را شامل حال ما خواهد کرد. حال بعضی‌ها ما را به اخباری‌گری متهم نکنند. این، عین اصول است. همین آقایانی که وقتی در اصول و در فقه وارد می‌شوند، دقت و تدقیق می‌کنند، بر اساس همین فکر اصولی این صحبت را مطرح می‌کنند. البته اخباریین مثل مرحوم شیخ حر عاملی یا مرحوم فیض شائشان اجل و اعظم از این حرف‌هاست. ما اخباری به این صورتی که بگوید هر روایتی در هر جایی ثبت شد مورد قبول است، نداریم. شاید کسانی در بین سلفیه و اهل سنت باشند و این‌گونه فکر کنند که بدیهی است به ما و به مذهب تشیع ربطی ندارند.

پرسش و پاسخ

۱- فرمودید چه داعی دارد که ائمه علیهم السلام مجمل‌گویی کنند، چون با هدایت گری آنان تطابق ندارد. مگر خداوند خود در قرآن اجمال‌گویی نکرده است؟ مانند آیه شریفه‌ی «و آخر متشابهات».

آیت الله مروارید: خلطی در این سؤال هست. گاهی یک کلام مبهم است، یعنی مثلاً لفظ مشترکی به کار رفته است و ما نمی‌دانیم مراد چیست؟ این می‌شود مجمل. در آیات کریمه‌ی قرآن اصلاً عنایت به این بوده است که در کنار محکمت، آیات متشابهی هم باشد، تا مردم به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ارجاع داده شوند، زیرا محکمت خیلی از مجملات را نمی‌تواند تفسیر کند و در تأویل و تفسیر آن‌ها به اهل بیت علیهم السلام احتیاج است. ولی در بحث ما، راوی مطلبی را از امام سؤال کرده است. امام هم جواب روشن داده‌اند. جواب مجمل نداده‌اند. دقت کنید که خلط مبحث نشود. می‌گوییم جواب روشن داده‌اند. یعنی جوابی داده‌اند که در معنا ظهور دارد. ما به خاطر این که مقدماتی را سر هم کرده ایم، می‌خواهیم از ظهور دست برداریم. آن وقت معنای این حرف این است که امام علیه السلام معما گفته‌اند! یعنی کلامی گفته‌اند شبیه بعضی از توریه‌ها! البته توریه در جای خودش در کلام امام هست. ائمه علیهم السلام در مقام تقیه و مقامات دیگر توریه می‌کرده‌اند. شواهدش هم هست. ولی بحث در این است که صحبت تقیه یا توریه ای نبوده است. امام کلامی را فرموده‌اند که در مفاد خودش ظهور دارد. ما می‌خواهیم از این ظهور دست برداریم. دست برداشتن از ظهور به خاطر بعضی از مقدمات عقلی صحیح نیست. این با مقام هادی‌گری و هدایت امام منافات دارد. یعنی امام علیه السلام در روایات مکرر، مطلبی را به راوی‌یی از قبیل زراره و محمد بن مسلم فرموده‌اند، بعد بعضی آقایان بعد از هزار و سیصد سال آمده و فرموده‌اند مراد این است! آیا این، اقراء به جهل نیست؟!

۲- حضرت عالی در سخنانتان اشاره ای به حجّیت قطع کردید و فرمودید که قطع از هر طریقی که حاصل گردد، معذرت دارد. نیز اشاره فرمودید که اگر از مقدمات غیر صحیح‌ه باشد، کاشفیت

ندارد. حال آن که چنین امری معقول نیست، زیرا اگر حجّیت عقل را ذاتی دانستید، لامحاله باید کاشفیت آن را هم ذاتی بدانید. لطفاً در این مورد توضیح بفرمایید.

آیت الله مروارید: یک وقت می‌گوییم واقع، مکشوف است. این در قطع نیست، این در علم هست. قطع عبارت از حالت نفسی است که انسان، واقع را مکشوف می‌بیند، نه این که واقعاً مکشوف باشد. انسان چه بسا به مطلبی یقین کند و از راهش هم برود، اما این یقین بر خلاف واقع باشد! ما بسیاری از اوقات یقین‌ها و قطع‌هایی داریم که بر خلاف واقع است. این جا آیا این قطع، کاشف از واقع است؟ مسلماً کاشف از واقع نیست. این جهل مرکب است. جهل مرکب که معنا ندارد کاشف از واقع باشد. پس، این صورت نفسی شماسست. یعنی وقتی در نفس شما احتمالات منقطع و مقطوع شود، شما خود را به واقع مصیب می‌بینید. این بدین معنا نیست که واقع مکشوف است، اما همین حالت قطع به لحاظ سیره و بنای عقلا، معذّر و منجّز است، با این که کاشف هم نیست؛ یعنی شما اگر یقین پیدا کردید که مولا فرموده این کار را انجام بدهید، اگر آن یقین شما مطابق با واقع باشد می‌گوییم آن واقع بر شما منجّز است، و اگر به عکس شد، می‌گوییم این قطع شما معذّر است، در حالی که کاشف نیست، به دلیل این که خلاف واقع است. یعنی جهل است و جهل با علم جمع نمی‌شود. شخصی که به خلاف واقع یقین کرده، واقعاً عالم نیست. فرق است بین علم و قطع. این نکته ای است که در آراء مرحوم آیت الله آقا میرزا مهدی اصفهانی نیز هست. مرحوم آیت الله بروجردی هم به این نکته اشاره کرده‌اند. مرحوم محقق اصفهانی هم در بعضی از حواشی خود به این نکته اشاره کرده‌اند. پس بین علم و قطع فرق است. آن چه کاشف از واقع است، علم می‌باشد. قطع فقط منجّزیت و معذّریّت دارد به ملاحظه‌ی کشف نفسی. یعنی آن حالت نفسی که در انسان پیدا می‌شود، در تنجیز و تعذیر مؤثر است، ولی واقع کشف نمی‌شود.

۳- فرمودید هر چند در اعتبار روایات شک باشد، نمی‌توانیم آن را به راحتی کنار بگذاریم، حتی اگر دلایل عقلی محکم بر خلاف آن داشته باشیم، و باید در مبانی عقلی خود شک کنیم. اما در آیات قرآن که در حجّیت آن شکی نیست، این گونه عمل نمی‌کنیم. مثلاً آیه‌ی «یدالله فوق أیدیهم» را به تأویل می‌بریم؟ چون دلایل عقلی محکم بر رد جسمانیت خدا داریم. چرا در روایات این شیوه جایز نباشد؟

آیت الله مروارید: اگر دلایل عقلی محکمی وجود داشته باشد، قبول است. آیه‌ی یدالله فوق ایدیهیم از این قبیل است. مسأله‌ی جسم بودن حق متعال از موضوعاتی است که عقل بدیهی بر مخالفت آن دلالت دارد. خداوند جسم نیست. این خلط نشود. منظور ما مقدمات عقلیه‌ی ای بود که خود، مورد اختلاف علما و حکما و متکلمین است. آن گاه بر اساس آن، نتیجه‌ای اخذ کرده ایم. بعد می‌بینیم که یک روایت غیر معتبر هم بر خلاف آن است. بحث در این گونه مقدمات بود. اصلاً این جا فقط صحبت مخالفت عقل یا مقدمات عقلی نیست. نقل یقینی متواتر بر خلاف یدالله فوق ایدیهیم هم هست، مانند: لیس کمثله شیء. یعنی در مقابل یدالله فوق ایدیهیم، آیات و روایات فراوانی داریم که می‌فرماید تشبیه در خدای متعال نیست. وقتی این موارد را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم، مطلب را می‌فهمیم. نیز توجه کنید که "یدالله فوق ایدیهیم" یک تعبیر عرفی است. کلمه‌ی ید، استعاره و کنایه است.

۴- آیا مطلبی که از وحی فهمیده می‌شود، عین وحی است یا برداشت و فهم ما از وحی است؟ اگر عین وحی است و برداشت از وحی نیست، چگونه است که این برداشتها مختلف است و به ویژه فقها در استنباط‌های خود اختلاف دارند؟

آیت الله مروارید: همان طور که آقای رضاداد هم فرمودند، آن چه از وحی فهمیده می‌شود، برداشت از وحی است. وحی، آن حقیقت محتوا و مضمون واقعی است که خداوند متعال بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرموده، اما ممکن است برداشتها مختلف باشد. این جا باید طبق همان موازین و ضوابطی که در تعارض روایات و اختلاف هست، عمل شود. بحث‌های فقهی هم از همین جا پدید می‌آید. اگر از وحی اطلاع پیدا کنیم که دیگر مسأله حل است. مثل آن که ما خود در کنار معصوم باشیم و بدون هیچ شک و واسطه‌ای، حکم را به صورت روشن از امام علیه السلام دریافت کنیم، این جا که دیگر بحثی نیست. صحبت در جایی است که حکایت‌هایی از وحی، به صور مختلف بیان شده است. لذا تعارض در این جا واقع می‌شود.

۵- فرمودید عقل نمی‌تواند بدون وحی به ادراکات توجه پیدا کند. آیا ما قضایای عقلی مستقل نداریم؟

آیت الله مروارید: بحث در این است که خیلی از افراد، به همین قضایای عقلی مستقل توجه ندارند. اما وقتی به آنها توجه داده شود، ادراک می‌کنند. این، منافاتی با داشتن قضایای مستقل عقلی ندارد.

توجه و تنبه مسأله‌ی دیگری است. انبیاء علیهم السلام انسان را به این قضایا توجه داده‌اند. گفته‌اند چشمانت را باز کن و ببین! و او همین که چشم باز کند، می‌بیند. مستقل بودن قضایای عقلی با غفلت از آن‌ها و عدم توجه به آن‌ها منافاتی ندارد.

۶- فرق بین وحی به زنبور عسل با وحی به مادر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و وحی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آیات کریمه‌ی قرآن چیست؟

آیت الله مروارید: این مطلب به بحث هستی‌شناسی وحی مربوط است که البته اکنون در این مقام نیستیم. ولی اجمالاً مسلم است که وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، که مقرب‌ترین مخلوقات به خدای متعال است، اصلاً قابل مقایسه با وحی به زنبور عسل نیست. وحی به زنبور عسل، به معنای الهام و غریزه‌ی خاصی است که خداوند متعال در این حیوان به ودیعه گذاشته است. اما آن وحی خاصی که حقیقت نبوت و رسالت می‌باشد، از دایره‌ی فکر ما خارج است.

۷- فرمودید عقل، وحی را تصدیق می‌کند، و وحی نیز عقل را تأیید می‌نماید. آیا این، دور نیست؟ توضیح بفرمایید.

آیت الله مروارید: مرحوم آقا میرزا جواد تهرانی رضوان الله تعالی علیه به این نکته اشاره کرده و جواب داده‌اند. مثال ایشان این است: فردی با چشمان بسته در خانه ای است. به او می‌گویند که چشمان خود را باز کن! اگر چشم‌هایت را باز کردی، می‌بینی. این جا چه دوری هست؟ دیدن شخص اول، متوقف است بر گفتن شخص دوم. اما گفتن شخص دوم، متوقف بر دیدن شخص اول نیست. این جا «دور» برقرار نیست. حکم و ادراک عقلی «کل مخلوق یحتاج إلى الخالق» حکمی است که افراد به آن توجه ندارند. پیامبران آمده و بدان توجه داده‌اند، و ما وقتی به فرموده‌ی آنان عمل کنیم، این کار محقق می‌شود. این امر، متوقف بر تصدیق نبوت نیست. برای اطلاع بیشتر، به کتاب میزان المطالب، جلد اول در بحث نبوت‌شناسی مراجعه بفرمایید. مرحوم میرزا جواد آقا در بحث خود، ده شأن از شؤون انبیاء را که به خاطر آن مبعوث شده‌اند، ذکر فرموده‌اند. شأن اول همین مطلب است. اشکال دور را مطرح کرده و جواب داده‌اند.

۸- اگر خبر واحد، مفید ظن است، پس چگونه در اعتقادات می‌تواند حجّیت داشته باشد؟ ما خبر واحد معتبر را ظنی می‌دانیم. آیا می‌شود با ابزار ظنی به قطع رسید؟ قطعی که معتبر باشد.

آیت الله مروارید: توضیح این مطلب را عرض کردم. ما ادعا نکردیم که شما با خبر واحد ظنی به قطع می‌رسید؛ گفتیم اگر خبر واحد، اطمینان‌آور باشد، شما به اطمینان می‌رسید. اطمینان هم علم عادی است. اگر خبر واحد، ظنی باشد، به قطع نمی‌رسید. ولی همین ظن، مانع می‌شود از این که به موضوعات مخالف مضمون این خبر، به زودی اعتقاد پیدا کنید و تصدیق نمایید. باعث تأمل و تردید شما می‌شود. همین که خبر واحد _ هر چند ظنی _ در مقابل آن مقدماتی که شما به عقل خود استنتاج کرده‌اید واقع می‌شود، سبب تردید می‌گردد. منظور ما این بود. البته این که آیا خبر واحد ظنی، در اعتقادات حجت هست یا نیست، بحث مستقلی دارد. اخیراً بعضی از بزرگان در صدد اثبات این مطلبند که آیا می‌توانیم به خبر واحد معتبر ظنی در اعتقادات متمسک شویم یا خیر؟ مرحوم شیخ انصاری این مطلب را در بحث انسداد مطرح فرموده‌اند که آیا ظن در اصول دین، حجت است یا نیست؟ بعضی آقایان هم حرف‌هایی دارند. مسأله مورد اختلاف است.

بیانات آیت الله سید جعفر سیدان

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين و خير الصلوة و السلام على حبيب إله العالم أبي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين. أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ « بل هو آيات بينات في صدور الذين أوتوا العلم».

مطلب کوتاهی در ارتباط با یکی از سؤالات عرض می‌کنم. سؤال این بود که در قرآن نیز مبهمات و جملات پیچیده و مشکل وجود دارد، و این چنین نیست که در بیانات معصومین علیهم السلام مسائل پیچیده نبوده و روشن باشد، کما این که در قرآن هم متشابهاتی هست. بیانی که حضرت آیت الله مروارید فرمودند، حاوی سه مطلب بود. حیفم آمد که این مطالب تقسیم بندی نشود. من سه مطلب را از بیان ایشان استفاده کردم:

اول این که در حوزه‌ی مطالبی که قرار بر تفهیم بوده است، پیچیده گویی نیست و مطالب روشن است. لذا مواردی که اصلاً قرار بر تفهیم آن‌ها نبوده، و بلکه به جهتی، قرار بر پیچیدگی بوده است، از مورد بحث ایشان خارج می‌باشد. بنابراین در مسائلی که بیان شده تا همه بفهمند، خطاب به عموم شده است. گفته شده است تا همه بفهمند. سؤال شده و پاسخ داده شده است. بالنتیجه اصلاً اشکال در چنین موردی که مطرح شده بود جاری نیست.

دوم این که اگر چنین مشکلاتی باشد و عبارات مبهمی داشته باشیم، مثل آیه‌ی شریفه‌ی «یدالله فوق أیدیهم»، قبل از همه و بهتر از همه، خود روایات معنایش را بیان کرده‌اند؛ و از این قبیل است: «جاء ربک» و «نفخت فیه من روحی». یعنی خود وحی چنین مواردی را به احسن وجه، قبل از همه و بهتر از همه توضیح داده است.

سوم این که اصلاً عباراتی مثل «یدالله فوق ایدیهیم» مشکلی ندارد. این‌ها استعارات و کنایاتی است که جای سؤال ندارد. کسی که در لغت وارد باشد و با اصطلاحات عرفی لغت مانوس باشد، این مطلب را می‌داند. کلمه یدالله، کنایه از قدرت است و زمینه‌ای برای سؤال و جواب نیست.

در پایان به مطلب دیگری اشاره می‌کنم. آن چه خیلی مورد نظر است، توجه جدی، همت و اعتنا به کتاب و عترت و بهره‌برداری از آن‌هاست. حال اگر بین فقهای اصولی اختلاف نظری پیش بیاید، اشکالی ندارد. باید در تفاهم نسبت به یکدیگر کار شود. آن مسأله‌ی مهمی که اگر در ارتباط با مسائل اعتقادی انجام بگیرد، بسیار کارساز است، اهتمام جدی به استفاده از کتاب و عترت می‌باشد. زیرا احادیث - به خصوص در ارتباط با مسائل اعتقادی - آن چنان یک دست است که به ندرت اختلافی بین احادیث دیده می‌شود، تا آن جا که من گاهی عرض کرده‌ام وقتی آقا حضرت رضا علیه السلام صحبت می‌کنند و خطبه می‌خوانند، خیلی از اوقات به ذهن محقق که خطبه‌های حضرت امیر علیه السلام را دیده است، چنین تبادر می‌کند که گویی حضرت رضا علیه السلام همان خطبه‌ها را حفظ کرده‌اند! یعنی این گونه یک دست است. اگر فقها اتفاقاً اختلافی هم داشته باشند در برداشت است. البته برداشت با ضوابط. یعنی همان ضوابطی که یک فقیه اصولی رعایت می‌کند. نه برداشتی که هیچ گونه ارتباطی به متن عبارت ندارد، و کاملاً با پیش ساخته‌های ذهنی افراد مطرح شده است. بعضی از قدما و کسانی که حتی اطلاعات وسیعی دارند نیز گاهی چنین توجهی نداشته‌اند. در بسیاری از بیاناتشان مطلبی را که در ذهنشان بوده است، تحمیل به نص کرده‌اند، نه آن که مثل یک فقیه اصولی برداشت کرده باشند! متأسفانه در متأخرین هم همین گونه است. روشنفکران نیز به همین صورت.

در این جا به تناسب، خاطره‌ای را نقل می‌کنم. دقیقاً چهل و پنج سال قبل در تهران صحبت می‌کردم. آیات آخر سوره‌ی فرقان مطرح بود که می‌فرماید:

«و عباده الرحمن الذین یمشون علی الأرض هونا و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذین یبیتون لرهبم سجدا و قیاما» ...

«والذین یبیتون لرهبم سجدا و قیاما» معنایش معلوم است: و از نشانه‌های بندگان خدا این است که هنگام شب در نماز و رکوع و سجودند. این مطلب را با توضیحاتی گفتم. صحبت‌م که تمام شد، یکی از حاضران که جوانی بود پیش آمد و گفت: منبر تو اشکال زیادی ندارد، ولی امشب خیلی خراب کردی!

گفتم اشکال را بفرمایید که دیگر خراب نکنم. گفت معنای آیه این نیست. آیه را کوچک کردید. گفتم مطلب چیست؟ گفت آن‌ها در شب سنگر می‌گیرند، می‌افتند و برمی‌خیزند! این که نماز می‌خوانند که اهمیتی ندارد! منظور این است که در جنگ سنگر می‌گیرند! ... گفتم چه قدر درس خوانده‌ای؟ معلوم شد مقداری صرف میر خوانده است! ولی جوان با اعتقادی بود. گفتم به حق حضرت عباس علیه السلام که می‌دانم شما به ایشان معتقد هستی، معنای آیه این نیست!

در بسیاری از موارد، استفاده از یک آیه این گونه می‌شود! تا آن جا که وقتی به بعضی کتب مراجعه می‌کنیم، با برداشت‌های بسیار عجیبی روبرو می‌شویم! مثلاً در رابطه با آیه‌ی شریفه‌ی: «لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح عيسى بن مريم...» برخی چنین برداشت کرده و گفته‌اند: «ما كفروا بأنهم قالوا مسيح بن مريم، بل كفروا بأنهم قالوا الله هو المسيح منحصر! الله هو جميع الأشياء لا المسيح بالإنحصار، كفروا لجهة الإنحصار!»

این برداشت یک فقیه اصولی نیست. برداشتی است که با مبانی پیش ساخته از آیه مطابقت دارد. نباید این گونه برداشت شود، و الا اصل اختلاف برداشت‌ها مسأله‌ای طبیعی است. گرچه در مسائل اعتقادی معمولاً چنین مواردی کمتر پیش می‌آید.

امیدواریم خداوند متعال بهره‌گیری هر چه بیشتر از کتاب و عترت را به همه‌ی حوزه‌های علمیه، و به همه‌ی کسانی که طالب مسائل علمی هستند، کرامت فرماید.